

پرسه در سفارت سابق «ایالات متحده»

آمریکا، بدون ویزا



عکس: Gettyimages

محوطه سفارت یعنی نبش خیابان اردلان، یک در کوچک باز است که بالای آن تابلوی «باشگاه ورزشی شه‌دای دانشجو» نصب شده؛ زیر تابلو قید شده که ورود برای عموم آزاد است و بر دیوار هم تابلویی نصب شده که عابران را به صرف نوشیدنی‌های گرم و سرد و البته جگر و خوش‌گوشت، در بوفه دعوت می‌کند. از در وارد می‌شوم و برای دومین‌بار در چنددقیقه احساس قد‌زدن در خاک آمریکا می‌کنم؛ آن‌هم در یک صبح پاییزی بدون ویزا و این‌بار به صرف دل، جگر و خوش‌گوشت، بخشی از محوطه سفارت تسطیح شده و با دیواری از بقیه محوطه جدا شده و در آن یک سالن ورزشی، تعدادی تجهیزات ورزشی نظیر آنچه که در پارک‌ها وجود دارد و چندصدنلی و هویج‌های آماده آبگیری به چشم می‌خورد؛ جایی که حالا هر کسی در شمالی‌ترین قسمت محوطه سفارت ایالات‌متحده‌امریکا در تهران، با چندسیخ جگر یا لیوئی جای داغ، پذیرایی می‌شود. اینجا فاصله تهران تا خاک آمریکا فقط یکقدم است و آنچه این‌دو را از هم جدا می‌کند، تنها درِ است که عبور از آن برای عموم آزاد است.

فرشته‌ها بر بالای دیوار سفارت

دیوار شمالی سفارت تا میانه‌های خیابان اردلان ادامه دارد و از میانه‌های اردلان، ساختمان‌های مسکونی و اداری غیرمرتبط با سفارت آمریکا در امتداد دیوار سفارت وجود دارد. ساختمانی مربوط به دبیر‌خانه شورای فرهنگی و اجتماعی زنان شورایعالی انقلاب فرهنگی، بعد از آن ساختمانی با نام «جامعه متوسلین به ثامن‌الامنه، تربت‌حیدریه‌ای‌های‌مقیم مرکز» و بعد از آن هم ساختمان یک هتل رستوران هندی و تعدادی ساختمان مسکونی تا انتهای اردلان ادامه پیدا می‌کند. از مشاور املاکی که انتهای اردلان واقع شده، می‌پرسم چرا این ساختمان‌ها در قسمتی که به نظر می‌رسد امتداد زمین سفارت آمریکاست بنا شده و برایم توضیح می‌دهد از ابتدا، زمین سفارت به همین شکل بوده و قطعه بزرگی که در واقع قسمت شمال غربی محوطه می‌شده، از آغاز جزو املاک سفارت نبوده و به همین شکل در اختیار افراد عادی بوده است. در انتهای اردلان باید به سمت جنوب حرکت کنم تا دوباره بعد از عبور از بخش‌های مسکونی و شخصی به دیوار سفارت برسم. بن‌بست بی‌زن و بن‌بست لاله را که روبه‌روی ضلع غربی پارک هنرمندان هستند، رد می‌کنم و به در بزرگی که هم هنرمندان قرار دارد، دیوار اطرافش نوساز هستند، می‌رسم. تابلوی بزرگی بالای در بزرگ اهنی نصب شده و نشان می‌دهد این قسمت از سفارت تبدیل به «مجمع پژوهشی و تحقیقاتی جوادالانمه» شده است. در بزرگ بسته است

و هر از چندگاهی وقتی اتومبیلی قصد خروج دارد یا اتومبیلی می‌خواهد به این قسمت وارد شود، به‌سرعت توسط دومامور، بازوسته می‌شود. امتداد این دیوار به سمت جنوب و به موازات ضلع شرقی پارک هنرمندان تا انتهای پارک ادامه پیدا می‌کند، آخرین قسمت از این بخش دیوار سفارت که در واقع دیوار غربی بخش کم‌عرض سفارت است، دری کهنه است که در کنارش تابلوی «امادگاه شهید شوکت‌پور» نصب شده است. از اینجا به بعد، دیوار سفارت به سمت غرب امتداد پیدا می‌کند و موازی با ضلع جنوبی پارک هنرمندان تا نبش خیابان ۱۵ خرداد امتداد دارد. این عرض اضافی سفارت که روبه‌روی ضلع جنوبی پارک هنرمندان قرار دارد، کالا در اختیار مرکز آفرینش‌های فرهنگی و هنری بسیج» است که با تابلوهای مختلف مشخص شده است. انتهای این دیوار هم خیابان ۱۵‌خرداد قرار دارد که از روبه‌روی پارک هنرمندان تا خیابان طالقانی ادامه دارد و تمام طول این خیابان را دیوارغربی سفارت دربر گرفته است. یک در قدیمی و بزرگ اهنی با تابلوی «مرکز تخصصی معاونت فرهنگی اجتماعی سازمان بسیج مستضعفین» در این قسمت از سفارت به چشم می‌خورد. درامتداد ۱۵‌خرداد و وقتی به طالقانی نزدیک‌تر می‌شوم، یک در جدید با دوربین‌های مداربسته و آیفون تصویری بدون هیچ تابلو و نشانه‌ای وجود دارد که بسته است و تردد زیادی هم از آن انجام نمی‌شود. دیوار غربی به پایان می‌رسد و حالا دوباره در مقابل دیوار جنوبی سفارت در مجاورت خیابان طالقانی هستم؛ بازهم چند در

کوچک‌وبزرگ و دیوارنوشته‌ای که در میان همه دیوارنوشته‌های اطراف سفارت، بیشتر توجه‌ام را جلب می‌کند. از قول دانشجوی شهیدی به نام شهیدمحسن وزولایی روی دیوار سفارت اینگونه نوشته شده: «ما کار کوچکی نکردیم. بالای نرده‌های لانه جاسوسی آمریکا که بودیم، احساس کردم فرشته‌های هفت‌آسمان نگاهمان می‌کنند. به خود گفتیم ما که این‌ کار را کردیم، یا از روی نرده‌ها به آسمان چنگ می‌زنیم، یا با سر به قعر جهنم می‌رویم.» ناخودآگاه یاد همین چندسال قبل افتادم، حالا بیش از همیشه می‌توانستم تسخیرکنندگان سفارت را درک کنم. راهم را ادامه دادم و دوباره رسیدم به همان در بزرگی که مراجعان در حال تردد از آن بودند. نگهبان نامه‌ها را می‌دید و مراجعان را به ساختمان‌های مربوطه هدایت می‌کرد.

روایت شاهد عینی

برای اینکه بدانم این محوطه پرماجر چ‌گونه بوده و چه بر آن گذشته، دنبال کسی می‌گشتم که گذشته‌های دور را دیده باشد. کسبه خیابان مفتح، آدرس مغازه «محمود درودی‌نیا» را دادند. ساندویچ‌فروشی کوچکی که در خیابان مفتح، روبه‌روی دیوار سفارت و درست روبه‌روی همان در کوچکی که سال‌هاست بسته است، قرار دارد. از جلو مغاز‌اش که به محوطه سفارت نگاه می‌کنیم، یک ساختمان سفیدرنگ درست روبه‌روی مغازه ساندویچ محمود و در وسط حیاط سفارت دیده می‌شود. با دست ساختمان را نشان می‌دهد و می‌گوید: «این خانه خود سفیر بود. بچه که بودیم من و بعضی بچه‌های محل با بچه‌های آمریکایی‌ها بازی می‌کردیم. من حتی در حیاط سفارت هم می‌رفتم و با بچه سفیربازی می‌کردم.» می‌گوید این ساختمانی که الان می‌بینی سفیدرنگ است، یکدست سنگ‌مرمر بود. می‌گوید اینقدر حیاط پر از درخت بوده که ساختمان به‌راحتی از داخل خیابان دیده نمی‌شده. از سال‌های اوایل دهه ۴۰ می‌گوید که دیوارهای سفارت کاهلگی بوده. کمی بالاتر از مغازه‌او و نزدیک به خیابان اردلان، یک ساختمان چندطبقه نوساز با تجهیزات مخابراتی در وسط حیاط سفارت به چشم می‌خورد که آقامحمود می‌گوید این را همین چندسال قبل ساخت‌اند و قبلا این محوطه یکدست پوشیده از درخت بوده. قسمت انتهایی محوطه که نش از اردلان قرار دارد و حالا به باشگاه ورزشی و بوفه جگرکی تبدیل شده را نشان می‌دهد و می‌گوید: «در این قسمت اوایل یک کارخانه شیشه و بلورسازی وجود داشت و بعدها آمریکایی‌ها آن را خریدند و به زمین سفارت اضافه کردند.» حالا متوجه می‌شوم که چرا شکل زمین نامتقارن است. می‌گوید: «در همین خیابان اردلان و پشت سفارت، فروشگاهشان بود. همه آمریکایی‌ها و خیلی دیگر از خارجی‌ها اینجا می‌آمدند خرید می‌کردند و چیزهایی که می‌خواستند و در بیشتر مغازه‌های شهر پیدا نمی‌شد، اینجا وجود داشت. همه چیزهای که در فروشگاه‌های خودشان دارند، اینجا هم داشتند.» آقامحمود از شب‌هایی می‌گوید که همین خیابان مفتح فعلی، محل قدم‌زدن‌های شبانه آمریکایی‌ها و خانواده‌هایشان بوده و بعد از روز ۱۳‌آبان می‌گوید. می‌پرسم از کدام در بالا رفتند؟ می‌گوید: «از هم‌جا ریختند داخل.» از همین دیوار روبه‌روی مغازه من هم بالا رفتند و وارد محوطه شدند.» خاله سفیر را نشان می‌دهد و می‌گوید: «بعد از گرفتن سفارت، چندسالی اینجا را مدرسه کردند و بعد هم حیاط سفارت سابق و در کوچک را هم بستند.» می‌گوید: «این ساختمان هم‌اش سنگ‌مرمر است اما رویش رنگ سفید زده‌اند و به همین دلیل سنگ‌هایش دیده نمی‌شود.» از آقامحمود خداحافظی می‌کنم و راهم را به طرف شمال خیابان ادامه می‌دهم. از مقابل کلیسای قدیمی که هنوز روبه‌روی سفارت آمریکا پابرجاست، می‌گذرم. از مجموعه ورزشی شهیدشیرودی که به گفته آقامحمود، زمینش را تیمسارامجد داده بوده، عبور می‌کنم و وقتی برمی‌گردم تا دوباره به دیوارهای سفارت نگاه کنم، چندنفز با ساک ورزشی در حال ورود به حیاط سفارت سابق و باشگاه ورزشی فعلی هستند؛ همان جایی که بوفه جگرفروشی در حیاط سفارت آماده پذیرایی از عموم مردم است.

گذشته‌اریک برنز، عکاسی ایرانی- آمریکایی توانسته به این ساختمان راه پیدا کند و عکس‌هایی که از این ساختمان گرفته، بیش از همه نشان می‌دهد که این ساختمان با برخی وسایل باقیمانده از آن دوران، رها شده است: تابلوهای عکس شاه و فرخ زیر خاک، طبقات پر از پرونده و گذرنامه‌های رهاشده برخی از افراد خاندان پهلوی.

ایالات‌متحده موظف است که به‌موجب کنوانسیون ژنو در بخش روابط دیپلماتیک، از دارایی‌های دیپلماتیک حفاظت کند، حتی اکنون که سی‌وپنج‌سال است روابط دوکشور در تعلیق است. شواهد نشان می‌دهد که تلاش شده ساختمان مرمت و تعمیر شود اما گذر سال‌ها بی‌مالک‌بودن، رد خود را روی ساختمان گذاشته است. شواهد نشان می‌دهد که حتی ساختمان به دوربین‌های امنیتی دهه ۷۰میلادی مجهز است. این ساختمان معاف از مالیات است و هزینه نگهداری از آن با اجاره‌مدان برخی دیگر از املاک ایران در آمریکا، تأمین می‌شود. یکی از دیپلمات‌های سابق سفارت می‌گوید: برای ساخت سفارت، دو معمار آمریکایی برای اطلاع از نحوه معماری ایران، به تهران سفر کردند. گروهی آیینه‌کار هم از ایران برای طراحی و اجرای آیینه‌کاری‌های سفارت به واشنگتن رفتند تا این بنا ساخته شود. گفته می‌شود اثاثیه سفارت به حراج گذاشته شده است.

ادامه در صفحه ۹

شنبه ۱۰ آبان ۱۳۹۳ • سال دوازدهم • شماره ۲۱۵۲ • ۷

شرق روزنامه

سیاست

۴۴ روز به روایت گروگان‌ها	صفحه ۸
سفار تخانه‌ای که اشغال نشد	صفحه ۸
روزنامه	صفحه ۱۰

نگاه
عاشقانه‌های بچه‌های لانه
سرگه بارسقیان

«روزی که سفارت را گرفتند» جمله‌ای آشنا برای من در دوران کودکی بود که نه مفهومی از سفارت در ذهن داشتم نه معنی گرفتن آن را می‌دانستم. نقل جمع‌های خانوادگی بود و قهرمانش خوشاوندی که روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸ سرخ‌خیزی کرد و به سفارت آمریکا رفت تا بختش را برای ادامه تحصیل در ینگه دنیا بازپایزد؛ هنوز دو، سه‌نفری جلوتر از او پشت صف باجه بخش کنسولی بودند که یکی زد به شانه فامیل جوامک که آقا بروید کجا؟ چرا؟ برای چی؟ در چندثانیه با چشمانی خیره و گوش‌هایی تیز دید و شنید آنچه آن روز بر آنجا رفت؛ جوایش را گرفت و رفت، زندگی این خوشاوندم اگر دقیق‌ی زودتر می‌جنبید یا دانشجویان پیرو خط‌امام، دقیق‌ی دیرتر می‌رسیدند، این نبود که حالا هست! تقدیرش رقتن به پاریس و دیدن یار آشنا در آنجا و ازدواج بود؛ اتفاقا تقدیر برای چندجوانی که هم‌زمان با او وارد سفارت شدند- منتها از راه دیگر- هم آشنایی در عمارت بزرگ خیابان طالقانی و ازدواج با یکدیگر را رقم زد؛ به قول یکی از بچه‌های لانه «این از دستاوردهای مثبتش بود». محمد هاشمی با معصومه ابتکار، ابراهیم صفرزاده با طاهره رضازاده، محمد مصلحی با لعلیا پورانصاری و قرار بعضی ازدواج‌ها هم در همان لانه گذاشته شد؛ محسن میردامادی با دوست همسر عباس عبدی، محسن امین‌زاده با خواهر ابراهیم صفرزاده، شهیدعباس ورامینی با دوست همسر حیدر زندیه و... پیوندهای عشقانه و تا امروز باینابت در اوج گسست‌های سیاسی و تا امروز ناپیوسته ایران و آمریکا.

تصویری که دستکاری نشد

سال‌ها بعد به‌واسطه تعلیم، زودتر از دیدن این فامیل، آثانی را دیدم که دیرتر از او به سفارت رفتند؛ گردش ایام و چرخش سیاست، رفاقتشان را نگردانده، هنوز هسته اولیه تسخیرکنندگان در یک اردوگاه سیاسی جمع هستند و گرچه بین منش و روش میردامادی با عبدی و این‌دو با صفرزاده فرق است ، اما آنچه در مرادوه با «بچه‌های لانه» دستگیرم شد، رفاقتی است که در همان حاشیه‌ی لانه که در جناح دیگری خانه کردند، پدر روحانی آن چیران- آیت‌الله‌موسوی‌خوینی‌ها- هنوز برای بچه‌های لانه رایش نافذ و حرمتش واجب است. شاید این مرادات نزدیک برای جامعه کلنگی و کوتاه‌مدت ما عجیب باشد که چطور ۲۵سال بعداز تسخیر سفارت، جمع دوستان پریشان نشده‌است؟ با این همه پستی‌وبلندی روزگار، چطور روایت‌ها دستکاری و جایگاه افراد پس‌وپیش نشده‌است؟ این وجه داستان، در پس همه روایت‌ها و دلالت‌های تاریخی و سیاسی تسخیر سفارت، مغفول مانده؛ اینکه چه بعضی بچه‌های لانه که در جناح دیگری خانه کردند، تیغ بر صورت رفاقی پیشین نکشیدند؟ جایگاه بعدی افراد دلیل نشد یکی دیگری را به کندروی و آن یک را به تندروی متهم کند. حتی یکی مثل عزت‌الله ضرغامی هم بعد از این‌همه سال می‌گوید: «دهانفر از دانشجویان پیرو خط‌امام در جریان جنگ تحمیلی که آن هم از مظاهر دخالت‌های استکبار جهانی بود، به شهادت رسیدند و بسیاری دیگری بی‌ادعا در سنگراهی مختلف مشغول خدمت به نظام جمهوری اسلامی هستند.» وقتی خبرنگار اصرار می‌کند از زیر زبان رییس سازمان صداوسیم‌ا جوابی بکشد متناسب با این سوال که بعضی‌ها نظرشان برخلاف گذشته است، این را می‌شنود که «مبارزه با شیطان بزرگ و ادامه راه امام و شه‌دای لانه جاسوسی امر ساده‌ای نیست که دستخوش بان‌دبازی‌های سیاسی شود».

شاید ماجرای تسخیر سفارت از این حیث هم در تاریخ معاصر بی‌نظیر باشد که بازل روایت تاریخی‌اش را قطعات جدید به هم ریخته‌است. قصه مشوش نشده، برخی از دانشجویان حقایق پشت‌پرده گروگانگیری را حواله به بعد بعدنداده‌اند. یکی ناگفته در چنته نمی‌گردد و دیگری سند در جیب نمی‌چرخد. لااقل تکلیف ما با داستان ۱۳ آبان برخلاف بسیاری روایت‌های دور و نزدیک از کودتای ۲۸‌مرداد ۲۲ گرفته تا جنگ تحمیلی و حتی وقایع ۸۸ روشن است. این در مملکتی که هرچاندۀ طبیعی و سیاسی مشکوک به «چیز دیرپودن» است و بیشتر از ماجرای روی صحنه، عده‌ای پی دست‌های پشت‌پرده می‌گردند، بازهم نمونه‌ای نادر است. گرچه در شرح انگیزه‌ها یکی گفته هدف، سقوط دولت بازرگان بود و دیگری پای رقابت دانشجویان خط‌امام با فعالان چپگرا را پیش کشیده که یکی خواست ۱۶آذر را تسخیر کند، دیگری پیشدستی کرد و ۱۳ آبان را اشغال کرد- و اما کسی پای طرفین خارجی را به ماجرا باز نکرده، دیگری نگفته اقدام فلائی تند بود و من از اول هم مخالف بودم، یکی مدعی نشده اگر به پیشنهاد من گوش می‌دادند، چنین نمی‌شد؛ القصه همه به اتفاق گفته‌اند رفتم دو، سه‌روزه سفارت را بگیریم، همه استقبال کردند، بعد کار دست مراکز قدرت افتاد و ۴۴روز طول کشید.

روایت میزبانان اجباری

اما آن‌سوی ماجرا؛ همیشه روایت یکدست به سفارت‌روندگان گفته و باز نقل شده، اما آنچه این هم‌مسال کمتر شنیده شده، شرح داستان از زبان میزبانان اجباری است؛ اینکه آنان که ۴۴روز با دانشجویان سرکردند، چه دیدندو با چه حس و برداشتی بر گشتند؟ طی این مدت چه روابطی بین آنها با تسخیرکنندگان شکل گرفت؟ داستان تسخیر بدون روایت دیپلمات‌های سفارت آمریکا ناقص شده؛ جز چندفیلم و عکس، تصویری از آنها در دوران گروگانگیری نیست. در چهارسالی که سردبیری سایت «تاریخ ایرانی» را برعهده دارم، بیشتر از دید گروگان‌ها داستان را مرور کردم و از قضا روایت آنان از فرط نشنیدن و ندانستن، همه تازگی داشت، مثل روایت جان گریوز، مسئول روابط عمومی سفارت ایالات‌متحده که نقل کرده دانشجویها بعد از ورود به سفارت، کارمندان آنجا را در کتابخانه جمع کردند تا به تلفنی درباره ناکباری‌های آمریکا گوش کنند.

یادداشت

سفر آخر شاه به آمریکا به روایت شاهد عینی



دوسفر آخر شاه به آمریکا در ۲۴ آبان۱۳۵۶ (۱۵نوامبر۱۹۷۷) و ۳۰مهر۱۳۵۸ (۲۲اکتبر۱۹۷۹) بیش از سفرهای قبلی او خبرساز شدند. سفر سال۵۶ آخرین سفر رسمی شاه به آمریکا در مقام پادشاه و سفر آخرش پس از سرنگون شدن از پادشاهی و برای معالجه سرطان و سکونت در آمریکا صورت گرفت. **سفر ماقبل آخر شاه** سفر ماقبل آخر شاه در زمانی صورت گرفت که او در اوج قدرت و دیکتاتوری نبود. جنبش‌های چریکی را درهم شکسته، احزاب فرامیشی را منحل و نظام تک‌حزبی ایجاد کرده و آزادی‌های نیم‌بند رسانه‌ای را با بستن اکثر مطبوعات مستقل کاملاً‌بسته بود و این اقدامات در زمان نیکسون و با حمایت ضمنی دولت وقت آمریکا صورت می‌گرفت. اما برخلاف انتظار او؛ جیمی کارتر، رئیس‌جمهوری بعدی آمریکا سال‌ها بعد به‌واسطه تعلیم، زودتر از دیدن این فامیل، آثانی را دیدم که دیرتر از او به سفارت رفتند؛ گردش ایام و چرخش سیاست، رفاقتشان را نگردانده، هنوز هسته اولیه تسخیرکنندگان در یک اردوگاه سیاسی جمع هستند و گرچه بین منش و روش میردامادی با عبدی و این‌دو با صفرزاده فرق است ، اما آنچه در مرادوه با «بچه‌های لانه» دستگیرم شد، رفاقتی است که در همان حاشیه‌ی لانه که در جناح دیگری خانه کردند، پدر روحانی آن چیران- آیت‌الله‌موسوی‌خوینی‌ها- هنوز برای بچه‌های لانه رایش نافذ و حرمتش واجب است. شاید این مرادات نزدیک برای جامعه کلنگی و کوتاه‌مدت ما عجیب باشد که چطور ۲۵سال بعداز تسخیر سفارت، جمع دوستان پریشان نشده‌است؟ با این همه پستی‌وبلندی روزگار، چطور روایت‌ها دستکاری و جایگاه افراد پس‌وپیش نشده‌است؟ این وجه داستان، در پس همه روایت‌ها و دلالت‌های تاریخی و سیاسی تسخیر سفارت، مغفول مانده؛ اینکه چه بعضی بچه‌های لانه که در جناح دیگری خانه کردند، تیغ بر صورت رفاقی پیشین نکشیدند؟ جایگاه بعدی افراد دلیل نشد یکی دیگری را به کندروی و آن یک را به تندروی متهم کند. حتی یکی مثل عزت‌الله ضرغامی هم بعد از این‌همه سال می‌گوید: «دهانفر از دانشجویان پیرو خط‌امام در جریان جنگ تحمیلی که آن هم از مظاهر دخالت‌های استکبار جهانی بود، به شهادت رسیدند و بسیاری دیگری بی‌ادعا در سنگراهی مختلف مشغول خدمت به نظام جمهوری اسلامی هستند.» وقتی خبرنگار اصرار می‌کند از زیر زبان رییس سازمان صداوسیم‌ا جوابی بکشد متناسب با این سوال که بعضی‌ها نظرشان برخلاف گذشته است، این را می‌شنود که «مبارزه با شیطان بزرگ و ادامه راه امام و شه‌دای لانه جاسوسی امر ساده‌ای نیست که دستخوش بان‌دبازی‌های سیاسی شود».

شاید ماجرای تسخیر سفارت از این حیث هم در تاریخ معاصر بی‌نظیر باشد که بازل روایت تاریخی‌اش را قطعات جدید به هم ریخته‌است. قصه مشوش نشده، برخی از دانشجویان حقایق پشت‌پرده گروگانگیری را حواله به بعد بعدنداده‌اند. یکی ناگفته در چنته نمی‌گردد و دیگری سند در جیب نمی‌چرخد. لااقل تکلیف ما با داستان ۱۳ آبان برخلاف بسیاری روایت‌های دور و نزدیک از کودتای ۲۸‌مرداد ۲۲ گرفته تا جنگ تحمیلی و حتی وقایع ۸۸ روشن است. این در مملکتی که هرچاندۀ طبیعی و سیاسی مشکوک به «چیز دیرپودن» است و بیشتر از ماجرای روی صحنه، عده‌ای پی دست‌های پشت‌پرده می‌گردند، بازهم نمونه‌ای نادر است. گرچه در شرح انگیزه‌ها یکی گفته هدف، سقوط دولت بازرگان بود و دیگری پای رقابت دانشجویان خط‌امام با فعالان چپگرا را پیش کشیده که یکی خواست ۱۶آذر را تسخیر کند، دیگری پیشدستی کرد و ۱۳ آبان را اشغال کرد- و اما کسی پای طرفین خارجی را به ماجرا باز نکرده، دیگری نگفته اقدام فلائی تند بود و من از اول هم مخالف بودم، یکی مدعی نشده اگر به پیشنهاد من گوش می‌دادند، چنین نمی‌شد؛ القصه همه به اتفاق گفته‌اند رفتم دو، سه‌روزه سفارت را بگیریم، همه استقبال کردند، بعد کار دست مراکز قدرت افتاد و ۴۴روز طول کشید.

شاید ماجرای تسخیر سفارت از این حیث هم در تاریخ معاصر بی‌نظیر باشد که بازل روایت تاریخی‌اش را قطعات جدید به هم ریخته‌است. قصه مشوش نشده، برخی از دانشجویان حقایق پشت‌پرده گروگانگیری را حواله به بعد بعدنداده‌اند. یکی ناگفته در چنته نمی‌گردد و دیگری سند در جیب نمی‌چرخد. لااقل تکلیف ما با داستان ۱۳ آبان برخلاف بسیاری روایت‌های دور و نزدیک از کودتای ۲۸‌مرداد ۲۲ گرفته تا جنگ تحمیلی و حتی وقایع ۸۸ روشن است. این در مملکتی که هرچاندۀ طبیعی و سیاسی مشکوک به «چیز دیرپودن» است و بیشتر از ماجرای روی صحنه، عده‌ای پی دست‌های پشت‌پرده می‌گردند، بازهم نمونه‌ای نادر است. گرچه در شرح انگیزه‌ها یکی گفته هدف، سقوط دولت بازرگان بود و دیگری پای رقابت دانشجویان خط‌امام با فعالان چپگرا را پیش کشیده که یکی خواست ۱۶آذر را تسخیر کند، دیگری پیشدستی کرد و ۱۳ آبان را اشغال کرد- و اما کسی پای طرفین خارجی را به ماجرا باز نکرده، دیگری نگفته اقدام فلائی تند بود و من از اول هم مخالف بودم، یکی مدعی نشده اگر به پیشنهاد من گوش می‌دادند، چنین نمی‌شد؛ القصه همه به اتفاق گفته‌اند رفتم دو، سه‌روزه سفارت را بگیریم، همه استقبال کردند، بعد کار دست مراکز قدرت افتاد و ۴۴روز طول کشید.

تحت رهبری دکترابراهیم یزدی، وزیر خارجه بعدی دولت بازرگان، بودند که به‌دلیل ناراضیانی از مشی غیرسیاسی و غیرمبارزاتی انجمن اسلامی از آن جدا شده و به «سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی» پیوسته بودند. این سازمان دانشجویی هدف خود را دفاع از مبارزان و مبارزات سیاسی داخل کشور و به‌طور خاص دفاع از جریانات و رهبران مذهبی قرار داده بود. در اواخر تابستان۱۳۵۶ خبر رسید که شاه قرار است در پاییز به آمریکا آمده تا با جیمی کارتر؛ رئیس‌جمهوری جدید آمریکا ملاقات کند، ولی تاریخ دقیق این سفر محرمانه نگاه داشته شده بود. هدف از حرمخانه نگاه‌داشتن تاریخ سفر، غافلگیر کردن دانشجویان مبارز ایرانی بود تا نتوانند در اطراف کاخ‌سفید برای برگزاری تظاهرات افشاگرانه تجمع کنند.

ادامه در صفحه ۸



مهدی قدیمی

وقتی همه راه‌ها برای کسب مجوز بازدید از داخل محوطه سفارت آمریکا به بن‌بست می‌رسد، تنها یک‌راه باقی می‌ماند و آن‌هم قدم‌زدن در امتداد دیوارهای بیرونی باغی است که هنوز چراغ‌های قدیمی و کاج و چنارهای کهنسالش از پشت نرده‌های نصب‌شده بر بالای دیوار‌ها، خودنمایی می‌کند. در این میان تنها چیزی که ظاهر محوطه را با گذشته متفاوت کرده، دوربین‌های مداربسته و تابلوهایی است که بر سر درهای آن نصب شده و البته نقاشی‌ها و دیوارنوشته‌هایی که در سر تاسر محوطه به چشم می‌خورد. پس از به‌نتیج‌نرسیدن رایزنی با روابط عمومی سپاه، آخرین تلاش برای ورود به ساختمان سفارت آمریکا را از دری در وسط دیوار جنوبی ساختمان که مشرف به خیابان طالقانی است، آغاز می‌کنم؛ در بزرگ ماشین‌رویی که باز است و یک باجه نگهبانی هم پشت آن قرار دارد. از در ورودی که عبور می‌کنم تا به باجه نگهبانی برسم، به این فکر می‌کنم اگر زمین سفارت هرکشور جزئی از خاک آن کشور به حساب می‌آید، حالا من در این صبح پاییزی بدون اخذ ویزا در حال قدم‌زدن در خاک آمریکا هستم. نگهبان برای ورود، نامه می‌خواهد و وقتی می‌گویم برای تهیه گزارش آمده‌ام، شماره‌تلفن روابط عمومی را در اختیارم می‌گذارد و پاسخی که می‌گیرم، این است: «تهیه گزارش از داخل محوطه ممکن نیست و برای استفاده از سالن اجتماعات هم، بسیج دانشجویی که تشکیلات اصلی‌اش در این محوطه مستقر است، اولویت دارد. سایر نهاده‌ا و دانشگاه‌ها هم می‌توانند برای برنامه‌های خود این سالن را اجاره کنند.» هم‌زمان با این مکالمه، جوانی که از طرف یکی از واحدهای بسیج دانشجویی برای تحویل گرفتن اتومبیل آمده، نامه‌اش را به نگهبانی‌نشان می‌دهد و به سمت داخل محوطه راهنمایی می‌شود و من هم پس از پایان مکالمه به سمت در خروجی هدایت می‌شوم. در فاصله این در تا تقاطع طالقانی و مفتح، یک در بزرگ دیگر قرار دارد که به‌نظر می‌رسد سال‌هاست مورد استفاده قرار نگرفته. بر بالای آن موتور اسقاط‌شده هواپیمایی که گویا از بقایای طلبس است، به چشم می‌خورد. از بالای این در هم به‌وضوح می‌توان ساختمان فرمزنگ سفارت سابق را دید که بر بالای آن تابلوی آبی‌رنگی نصب شده و رویش نوشته‌اند «نمایشگاه بزرگ ۱۳ آبان».

خوش‌گوشت در خاک آمریکا

امتداد این دیوار به تقاطع طالقانی و مفتح می‌رسد. در انتهای این دیوار، فروشگاه‌ای با نام «خانه کتاب ۵۷» است که شماره‌های مختلف نشریه «پنجره» و کتاب‌هایی همچون «تاکتیک‌های مبارزاتی امام‌خمینی» پشت وپترین آن به چشم می‌خورد. آن سوی تقاطع، دقیقاً در نقطه قرینه محل سفارت آمریکا، ساختمان کوچک و فرسوده سفارت یونان با صلیبی بر بام، خودنمایی می‌کند؛ گویی که نماد تمدن باستان در مقابل نماد تمدن مدرن در محل بههم‌رسیدن خیابان‌های «وِروزلت» و «تخت‌جمشید» همان جایی که حالا طالقانی و مفتح بههم می‌رسند، روبه‌روی هم ایستاده بودند. درست در گوشه محوطه سفارت آمریکا و روبه‌روی سفارت یونان؛ جایی که امروز ورودی ایستگاه مترو طالقانی قرار دارد، در بسیار بزرگ آبی‌رنگی که بالای آن تابلوی «بسیج دانشجویی کشور، مجتمع فرهنگی- دانشجویی ۱۳ آبان» نصب شده است. ضلع‌شرقی ساختمان سفارت بازهم دیواری با آجرهای قرمز و دیوارنوشته‌های مختلف تا نبش خیابان اردلان در میانه‌های خیابان مفتح است. طول این دیوار تنها یک در کوچک دارد که سال‌هاست از آن رفت‌وآمد نمی‌شود. اما وقتی به انتهای این دیوار و نبش خیابان اردلان، یعنی جایی که دیوارشمالی سفارت آغاز می‌شود می‌رسم، با صحنه‌ای جالب بر‌خورد می‌کنم. در محل اتصال ضلع شرقی و شمالی

میهمانی و ظرف‌های پر از خاویار؛ این نقطه اشتراک روایت‌های متفاوتی است که از سفارت ایران در آمریکا منتشر شده است؛ سفر تخرانه‌ای که سال۱۹۸۰ به‌دنبال حوادثی که در خیابان تخت جمشید تهران رخ داد، بسته شد. ساختمانی باشکوه به سبک معماری گرجی با ۴۴ اتاق و تالار، حدفاصل خیابان ۳۰۰۳ تا ۳۰۰۵ در خیابان ماساجوست در شهر واشنگتن دی‌سی. برج فیروزه‌ای بنا، آن را از دیگر بناها، متمایز می‌کند اما اکنون چیزهای دیگری هم هست که آن را از دیگر ساختمان‌ها مجزا می‌کند؛ بی‌نام‌نشان‌ی و متروکه‌بودن ساختمانی که روزی بسیار پرفروغ‌وآمد بود. اکنون نه از تابلوی شیر و خورشید طلایی بر سردر ساختمان نشانی هست و نه از میهمانی‌های پرهیاهویی که اردشیر زاهدی به‌واسطه سفیربودنش تدارک می‌دید؛ آنهم با حضور هنرمندان و چهره‌های سرشناس.

این ساختمان که محل اصلی سفارت ایران در آمریکا بوده، یکی از ۱۱ دارایی دیپلماتیک و کنسولی ایران به شمار می‌رود که پیش از انقلاب در ایالات‌متحده خریداری شده بود؛ ساختمان‌هایی که برخی از آنها به اجاره رفته



و برخی دیگر مترو که مانده، مثل همین ساختمان سفارت تهران در واشنگتن که اگر چه مدتی به اجاره رفته بود ولی اکنون بلااستفاده مانده است. سال